

آیه ۵۰ - ۵۳

آیه و ترجمه

و قال الملك ائتونی به فلما جاءه الرسول قال ارجع الى ربك فسله ما بال النسوة التي قطعن ايديهن ان ربي بكيدهن عليم ۵۰
قال ما خطبكن اذ رودتن يوسف عن نفسه قلن حش لله ما علمنا عليه من سوء قالت امرات العزيز الن حصص الحق انا رودته عن نفسه و انه لمن الصدقين ۵۱
ذلك ليعلم اني لم اخنه بالغيب و ان الله لا يهدي كيد الخائنين ۵۲
و ما ابرئ نفسي ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي ان ربي غفور رحيم ۵۳
ترجمه :

۵۰ - ملک گفت او را نزد من آورید، ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی (یوسف) آمد گفت به سوی صاحبیت باز گرد و از او بپرس ماجرای زنانی که دستهای خود را بریدند چه بوده؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است.
۵۱ - (ملک آنها را احضار کرد و) گفت جریان کار شما - به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید - چه بود؟ گفتند منزله است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم (در این هنگام) همسر عزیز گفت: الان حق آشکار گشت! من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم! و او از راستگویان است.
۵۲ - این سخن را بخاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند مکر خائنان را رهبری نمی کند.
۵۳ - من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدیها امر می کند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند، پروردگارم غفور و رحیم است.

تفسیر :

تبرئه یوسف از هر گونه اتهام.

تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد همانگونه که گفتیم آنقدر حساب شده و منطقی بود که شاه و اطرافیاناش را مجذوب خود ساخت.

اومی بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچگونه پاداش و توقع مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است، و برای آینده نیز برنامه حسابشده‌ای ارائه داده.

او اجمالا فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست بلکه شخص فوق‌العاده‌ای است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است لذا مشتاق دیدار او شد اما نه آنچنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه دستور داد که او را نزد من آورید (و قال الملك ائتونی به).

ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمد به جای اینکه دست و پای خود را گم کند که بعد از سالها در سیاه چال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می‌وزد به فرستاده شاه جواب منفی داد و گفت: من از زندان بیرون نمی‌آیم تا اینکه تو به سوی صاحب و مالکت باز گردی و از اوپرسی آن زنانی که در قصر عزیز مصر (وزیر تو) دستهای خود را بریدند به چه دلیل بود؟ (فلما جائه الرسول قال ارجع الی ربک فسله ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن).

او نمی‌خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد، اونمی‌خواست پس از آزادی به صورت یک مجرم یا لاقل یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند. او می‌خواست نخست درباره علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی‌گناهی و پاکدامنیش کاملاً به ثبوت رسد، و پس از تبرئه سر بلند آزاد گردد. و در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر را نیز ثابت کند که در دربار وزیرش چه می‌گذرد؟.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۳۱

آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می‌داد و این است راه آزادگان.

جالب اینکه یوسف در این جمله از کلام خود آنقدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام وزندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد.

سپس اضافه نمود اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، اما پروردگار من از نیرنگ و نقشه آنها آگاه است (ان ربی بکیدهن علیم).

فرستاده مخصوص به نزد شاه برگشت و پیشنهاد یوسف را بیان داشت، این

پیشنهاد که با مناعت طبع و علو همت همراه بود او را بیشتر تحت تاثیر عظمت و بزرگی یوسف قرار داد لذا فوراً به سراغ زنانی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاد و آنها را احضار کرد، رو به سوی آنها کرد و گفت: بگوئید ببینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجوئی از یوسف کردید جریان کار شما چه بود؟! (قال ما خطبکن اذ راودتن یوسف عن نفسه). راست بگوئید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟!.

در اینجا وجدانهای خفته آنها یک مرتبه در برابر این سؤال بیدار شد و همگی متفقا به پاکی یوسف گواهی دادند و گفتند: منزّه است خداوند ماهیچ عیب و گناهی در یوسف سراغ نداریم (قلن حاش لله ما علمنا علیه من سوء). همسر عزیز مصر که در اینجا حاضر بود و به دقت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می داد بی آنکه کسی سؤالی از او کند قدرت سکوت در خود ندید،

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۳۲

احساس کرد موقع آن فرا رسیده است که سالها شرمندگی وجدان را با شهادت قاطعش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند، به خصوص اینکه او بزرگواری بی نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد که در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده و تنها از زنان مصر به طور سر بسته سخن گفته است.

یک مرتبه گوئی انفجاری در درونش رخ داد فریاد زد: الان حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجوئی به او کردم او راستگو است و من اگر سخنی درباره او گفتم دروغ بوده است دروغ! (قالت امرأة العزيز الان حصص الحق انا راودته عن نفسه و انه لمن الصادقین).

همسر عزیز در ادامه سخنان خود چنین گفت: من این اعتراف صریح را به خاطر آن کردم که یوسف بداند در غیابش نسبت به او خیانت نکردم (ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب).

چرا که من بعد از گذشتن این مدت و تجربیاتی که داشته ام فهمیده ام خداوند نیرنگ و کید خائن را هدایت نمی کند (و ان الله لا یهدی کید الخائنین). در حقیقت (بنابر اینکه جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد همانگونه که ظاهر عبارت اقتضا می کند) او برای اعتراف صریحش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش دو دلیل اقامه می کند. نخست اینکه: وجدانش - و احتمالا

بقایای علاقه‌اش به یوسف! - به او اجازه نمی‌دهد که بیش از این حق را بیوشاند و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند، و دیگر اینکه با گذشت زمان و دیدن درسهای عبرت این حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت نمی‌کند، به همین دلیل پرده‌های زندگی رؤیائی دربار کم کم از جلو چشمان او کنار می‌رود و حقیقت زندگی را لمس می‌کند و مخصوصاً

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۳۳

با شکست در عشق که ضربهای بر غرور و شخصیت افسانه‌ای او وارد کرد چشم واقع‌بینش بازتر شد و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند. باز ادامه داد من هرگز نفس سرکش خویش را تبرئه نمی‌کنم چرا که می‌دانم این نفس اماره ما را به بدیها فرمان می‌دهد (و ما ابرء نفسی ان النفس لامارة بالسوء).

مگر آنچه پروردگارم رحم کند و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (الا ما رحم ربی).

و در هر حال در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم چرا که پروردگارم غفور و رحیم است (ان ربی غفور رحیم). گروهی از مفسران دو آیه اخیر را سخن یوسف دانسته‌اند و گفته‌اند این دو آیه در حقیقت دنباله پیامی است که یوسف به وسیله فرستاده سلطان به او پیغام داد و معنی آن چنین است.

من اگر می‌گویم از زنان مصر تحقیق کنید به خاطر این است که شاه (و یاعزیز مصر وزیر او) بداند من در غیابش در مورد همسرش نسبت به او خیانت نکرده‌ام و خداوند نیرنگ خائنان را هدایت نمی‌کند. در عین حال من خویش را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس سرکش، انسان را به بدی فرمان می‌دهد مگر آنچه خدا رحم کند چرا که پروردگارم غفور و رحیم است.

ظاهراً انگیزه این تفسیر مخالف ظاهر این است که آنها نخواسته‌اند این مقدار دانش و معرفت را برای همسر عزیز مصر بپذیرند که او با لحنی مخلصانه و حاکی از تنبه و بیداری سخن می‌گوید.

در حالی که هیچ بعید نیست که انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ بخورد یکنوع حالت بیداری توأم با احساس گناه و شرمساری در وجودش پیدا

شود بخصوص اینکه بسیار دیده شده است که شکست در عشق مجازی راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می‌گشاید! و به تعبیر روانکاوی امروز آن تمایلات شدید سر کوفته تصعید می‌گردد و بی‌آنکه از میان برود در شکل عالیت‌تری تجلی می‌کند.

پاره‌ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگیش نقل شده نیز دلیل بر این تنبه و بیداری است.

از این گذشته ارتباط دادن این دو آیه با یوسف به قدری بعید و خلاف ظاهر است که با هیچیک از معیارهای ادبی سازگار نیست زیرا:

اولا - ذلک که در آغاز آیه ذکر شده در حقیقت به عنوان ذکر علت است، علت برای سخن پیش که چیزی جز سخن همسر عزیز نیست، و چسبانیدن این علت به کلام یوسف که در آیات قبل از آن با فاصله آمده است بسیار عجیب است.

ثانیا - اگر این دو آیه بیان گفتار یوسف باشد یکنوع تضاد و تناقض در میان آن خواهد بود، زیرا از یکسو یوسف می‌گوید من هیچ خیانتی به عزیز مصر روا نداشتم و از سوی دیگر می‌گوید من خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس سرکش به بدیها فرمان می‌دهد. اینگونه سخن را کسی می‌گوید که لغزش هر چند کوچک از او سر زده باشد در حالی که می‌دانیم یوسف هیچگونه لغزشی نداشت.

ثالثا - اگر منظور این است که عزیز مصر بداند او بی‌گناه است او که از آغاز (پس از شهادت آن شاهد) به این واقعیت پی‌برد و لذا به همسرش گفت از گناهت استغفار کن. و اگر منظور این باشد که بگوید به شاه خیانت نکرده‌ام این مساله ارتباطی به شاه نداشت، و توسل به این عذر و بهانه که خیانت به همسر وزیر خیانت به شاه جبار است یک عذر سست و واهی به نظر می‌رسد. به خصوص اینکه درباریان معمولا در قید این مسائل نیستند.

خلاصه اینکه ارتباط و پیوند آیات چنین نشان می‌دهد که همه اینها

گفته‌های همسر عزیز مصر است که مختصر تنبه و بیداری پیدا کرده بود و به این حقایق اعتراف کرد.

نکته ها :

۱ - در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سر سختش به پاکی او اعتراف کرد و اعتراف به گنهکاری خویش و بی گناهی او نمود، این است سرانجام تقوا و پاکدامنی و پرهیز از گناه، و این است مفهوم جمله و من یتق الله يجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لایحتسب (هر کسی تقوا پیشه کند خداوند راه گشایشی برای او قرار می دهد و از آنجا که گمان نمی کرد به او روزی می دهد).

تو پاک باش و در طریق پاکی استقامت کن خداوند اجازه نمی دهد ناپاکان حیثیت تو را بر باد دهند!

۲ - شکستهایی که سبب بیداری است - شکستها همیشه شکست نیست بلکه در بسیاری از مواقع ظاهرا شکست است اما در باطن یک نوع پیروزی معنوی به حساب می آید، اینها همان شکستهایی است که سبب بیداری انسان می گردد و پرده های غرور و غفلت را می برد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می شود.

همسر عزیز مصر (که نامش زلیخا یا راعیل بود) هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکستها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث تنبه او گردید، وجدان خفته اش بیدار شد و از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف پس از آنکه یوسف عزیز مصر شد نقل شده نیز شاهد این مدعا است زیرا رو به سوی او کرد و گفت: الحمد لله الذی جعل العبید ملوکا بطاعته و جعل الملوک عبیدا بمعصيته: حمد خدایا که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت و ملوک را به خاطر گناه برده

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۳۶

گردانید و در پایان همین حدیث می خوانیم که یوسف سرانجام با اواز دواج کرد.

خوشبخت کسانی که از شکستها پیروزی می سازند و از ناکامیها کامیابی، و از اشتباهات خود راههای صحیح زندگی را می یابند و در میان تیره بختیها نیکبختی خود را پیدا می کنند.

البته واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست، آنها که ضعیف و بیمایه اند به هنگام شکست یاس و نومیدی سراسر وجودشان را می گیرد، و گاهی تا سر حد خودکشی پیش می روند، که این شکست کامل است، ولی آنها

که مایه‌ای دارند سعی می‌کنند آن را نردبان ترقی خود قرار دهند و از آن پل پیروزی بسازند!

۳ - حفظ شرف برتر از آزادی ظاهری است - دیدیم یوسف نه تنها به خاطر حفظ پاکدامنیش به زندان رفت بلکه پس از اعلام آزادی نیز حاضر به ترک زندان نشد تا اینکه فرستاده ملک باز گردد و تحقیقات کافی از زنان مصر درباره او بشود و بی‌گناهی‌اش اثبات گردد تا سرفراز از زندان آزاد شود، نه اینکه به صورت یک مجرم آلوده و فاقد حیثیت مشمول عفو شاه گردد که خود ننگ بزرگی است. و این درسی است برای همه انسانها در گذشته و امروز و آینده.

۴ - نفس سرکش - علمای اخلاق برای نفس (احساسات و غرائز و عواطف آدمی) سه مرحله قائلند که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است. نخست نفس اماره نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان می‌دهد و به هر سو می‌کشانند و لذا اماره‌اش گفته‌اند در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۳۷

قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار زند و آن را رام کند بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می‌گردد و یا اگر بخواهد گلاویز شود نفس سرکش او را بر زمین می‌کوبد و شکست می‌دهد. این مرحله همان است که در آیه فوق در گفتار همسر عزیز مصر به آن اشاره شده است و همه بدبختیهای انسان از آن است. مرحله دوم نفس لوامه است که پس از تعلیم و تربیت و مجاهدت، انسان به آن ارتقاء می‌یابد، در این مرحله ممکن است بر اثر طغیان غرائز گهگاه مرتکب خلاف‌هایی بشود اما فوراً پشیمان می‌گردد و به ملامت و سرزنش خویش می‌پردازد، و تصمیم بر جبران گناه می‌گیرد، و دل و جان را با آب توبه می‌شوید، و به تعبیر دیگر در مبارزه عقل و نفس گاهی عقل پیروز می‌شود و گاهی نفس، ولی به هر حال کفه سنگین از آن عقل و ایمان است. البته برای رسیدن به این مرحله جهاد اکبر لازم است و تمرین کافی و تربیت در مکتب استاد و الهام گرفتن از سخن خدا و سنت پیشوایان. این مرحله همان است که قرآن مجید در سوره قیامت به آن سوگند یاد کرده است، سوگندی که نشانه عظمت آن است لا اقسام بیوم القیمة و لا اقسام بالنفس اللوامة: سوگند به روز رستاخیز و سوگند به نفس سرزنشگر!

مرحله سوم نفس مطمئنه است و آن مرحله‌ای است که پس از تصفیه و تهذیب و تربیت کامل، انسان به مرحله‌ای می‌رسد که غرائز سرکش در برابر او رام می‌شوند و سپر می‌اندازند، و توانائی پیکار با عقل و ایمان در خود نمی‌بینند چرا که عقل و ایمان آنقدر نیرومند شده‌اند که غرائز نفسانی در برابر آن توانائی چندانی ندارد.

این همان مرحله آرامش و سکینه است، آرامش که بر اقیانوسهای بزرگ

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۳۸

حکومت می‌کند، اقیانوسهائی که حتی در برابر سختترین طوفانها چین و شکن بر صورت خود نمایان نمی‌سازند.

این مقام انبیاء و اولیا و پیروان راستین آنها است، آنهائی که در مکتب مردان خدا درس ایمان و تقوا آموختند و سالها به تهذیب نفس پرداخته و جهاد اکبر را به مرحله نهائی رسانده‌اند.

این همان است که قرآن در سوره فجر به آن اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید: یا ایتهای النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی: ای نفس مطمئن و آرام باز گرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنود هستی، و هم او از تو، و داخل در زمره بندگان خاص من شو، و در بهشتم گام نه!

پروردگارا! به ما کمک کن که در پرتو آیات نورانی قرآنت نفس اماره را به‌لوامه و از آن به مرحله نفس مطمئنه ارتقاء بخشیم، روحی مطمئن و آرام پیدا کنیم که طوفان حوادث متزلزل و مضطربش نسازد، در برابر دشمنان قوی و نیرومند و در مقابل زرق و برق دنیا بی‌اعتنا و در سختیها شکیبنا و بردبار باشیم: بار الهها! اکنون که بیش از یکسال و نیم از انقلاب اسلامی ما می‌گذرد نشانه‌هائی از اختلاف کلمه در صفوف رزمندگان با نهایت تاسف آشکارگشته است، نشانه‌هائی که همه علاقمندان به اسلام و شیفتگان انقلاب و پاسداران خونهای شهیدان را نگران ساخته!

خداوند! به همه ما عقلی مرحمت فرما که بر هوسهای سرکش پیروز گردیم و اگر در اشتباهیم چراغ روشنی از توفیق و هدایت فراراه ما قرارده. خداوند! ما این راه را تا به اینجا با پای خود نیپیموده‌ایم بلکه در هر

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۴۳۹

مرحله تو رهبر و راهنمای ما بوده‌ای، لطفت را از ما دریغ مدار! و اگر ناسپاسی
این همه نعمت ما را مستوجب کیفرت کرده است پیش از آنکه به دام مجازات
بیفتیم ما را بیدار فرما! (آمین یا رب العالمین)
پایان جلد نهم تفسیر نمونه

↑ نفرت

→ قبل